

مقایسه رساله هفت وادی و زبان عرفان اسلامی^(۱)

آرین یزدانی

سابقه تاریخی

در هنگام اقامت جمال اقدس ابهی در کردستان، بسیاری از عرفا و بزرگان و شیوخ، با آگاهی از علم قلم اعلیٰ نزد ایشان می‌آمدند تا حلّ مشکلات و غوامض آیات قرآنی و احادیث اسلامی و موازین عرفانی نمایند. دوران اقامت حضرت بهاءالله در کردستان، با این‌که زمانی کوتاه را شامل می‌شود، اما تأثیرات بسزایی در سایر الواح و آثار حضرتشان دارد.^(۱) ارتباط حضرت بهاءالله و بزرگان سلیمانیّه و کردستان پس از بازگشت به بغداد نیز حفظ شده بود و جمال مبارک هفت وادی را بر اثر سؤالات یکی از این بزرگان نازل فرمودند.

نام این اثر گران قدر در ابتدا (رساله سلوک) بوده، چنان‌چه حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«هفت وادی به جهت سیر و سلوک نازل شده و سیر و سلوک بسیار محبوب ...
درویشی که از قلم اعلیٰ تحریر یافت، معنیش فحوای رساله سلوک است و
بسیار مقبول.» (اسرارالآثار، ج ۳، ص ۲۴۳)

و نیز حضرت ولی امرالله چنین می فرماید:

«... و رساله سلوک متتابعاً از قلم اعلی جاری گشت و مراتب سلوک سالکین معلوم و واضح شد.» (توقیعات مبارکه نوروز ۱۰۱، ص ۳۲)

و بعد نام رساله سلوک بین احبّاء به هفت وادی تغییر یافت و حضرت ولی امرالله نیز این اثر را با نام (Seven Valleys) به احبّای غرب، معرفی نمودند. (همان)

در این شکی نیست که مخاطب این رساله، شیخ محی الدین قاضی شهر خانقین بوده، چنانچه حضرت ولی امرالله می فرماید:

«... به این دو سفر عظیم و کتاب کریم یعنی کلمات مبارکه مکنونه و کتاب ایقان... باید رساله هفت وادی را که معدن رموز و اسرار لطیفه و گنجینه لثالی و ذخایر احدیه محسوب و در همان اوان در جواب اسئله شیخ محی الدین قاضی خانقین نازل گشته، علاوه نمود...» (قرن بدیع، ج ۲، ص ۱-۱۵۰)

و جناب فاضل مازندرانی نیز ذکر می کنند که:

«... بعداً رساله معروف هفت وادی در جواب شیخ محی الدین قاضی خانقین در بیان مراتب سیر و سلوک صادر شد.» (رهبران و رهروان، ج ۲- ۴۹۷)

و سپس در کتاب نفحات ظهور حضرت بهاءالله نیز این قول مذکور است:

«... این رساله، در جواب سؤالات شیخ محی الدین که قاضی شهر خانقین و از پیروان طریقت تصوّف بوده، صادر شده. شیخ محی الدین، گرچه پیرو آیین بابی نبود، ولی به حضرت بهاءالله به دیده ستایش و تحسین می نگریست و طی نامه ای، نکات و سؤالات چندی در باره مسائل عرفانی با آن حضرت مطرح نموده بود.» (نفحات ظهور، ج ۱، ص ۱۰۹)

محمی الدین کرکوکی از مشایخ فرقه قادریه بوده و سلسله طریقتش به حضرت علی بن ابی طالب (ع) می‌رسد.^(۳)

زمان نزول این رساله را نمی‌توان دقیقاً ذکر کرد. حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع، این اثر را در هنگام بازگشت جمال اقدس ابهی و قبل از اظهار امر علنی ذکر فرموده‌اند. (یعنی بین ۱۲۷۲ هـ. ق. و ۱۲۷۹ هـ. ق.) اما در متن هفت وادی، اشاره‌ای موجود است که با استناد به آن می‌توان زمان دقیق نزول این رساله را ۱۲۷۶ هـ. ق. دانست.^(۴)

هم اکنون برای آشنایی با نثر هفت وادی، قسمتی از آن را می‌خوانیم:

«... و اگر در این سفر، به اعانت باری، از یاری‌بی‌نشان، نشان یافت و بوی یوسف گمگشته از بشیر احدیه شنید، فوراً به وادی عشق قدم گذارد و از نار عشق بگذارد. در این شهر، آسمان جذب بلند شود و آفتاب جهانتاب شوق طالع گردد و نار عشق برافروزد و چون نار عشق برافروخت، خرمن عقل به کلی بسوخت. در این وقت، سالک از خود و از غیر خود بی‌خبر است. نه جهل و علم داند و نه شک و یقین. نه صبح هدایت شناسد و نه شام ضلالت. از کفر و ایمان هر دو در گریز و سم قاتلش دلپذیر. این است که عطار گفته: کفر کافر را و دین دیندار را / ذره‌ای درد دل عطار را.

مرکب این وادی درد است و اگر درد نباشد، هرگز این سفر تمام نشود و عاشق در این رتبه، جز معشوق خیالی ندارد و جز محبوب، پناهی نجوید و در هر آن، صد جان رایگان در ره جانان دهد و در هر قدمی، هزار سر در پای دوست اندازد. ای برادر من، تا به مصر عشق در نیایی، به یوسف جمال دوست واصل نشوی و تا چون یعقوب از چشم ظاهری نگذری، چشم باطن نگشایی و تا به نار عشق نیفروزی، به یار شوق نیامیزی و عاشق را از هیچ چیز پروا نیست و از هیچ ضری ضرر نه. از نار سردش بینی و از دریا خشکش یابی. نشان عاشق آن باشد که سردش بینی از دوزخ / نشان عارف آن باشد که خشکش بینی از

دریا. عشق، هستی قبول نکند و زندگی نخواهد. حیات در ملمات بیند و عزت از ذلت جوید. بسیار هوش باید تا لایق جوش عشق شود و بسیار سر باید تا قابل کمند دوست گردد. مبارک گردنی که در کمندش افتد و فرخنده سری که در راه محبتش به خاک افتد. پس ای دوست، از نفس بیگانه شو تا به یگانه پیبری و از خاکدان فانی بگذر، تا در آشیان الهی جای گیری. نیستی باید تا نار هستی بر افروزی و مقبول راه عشق شوی. نکند عشق نفس زنده قبول / نکند باز موش مرده شکار.» (آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۰۱-۹۹)

مقایسه هفت وادی و زبان عرفان اسلامی:

مطابق با آنچه که گذشت، می توانستیم بررسی هفت وادی را جداگانه انجام دهیم. اما برای جلوگیری از اطاله کلام، این بررسی را در حین تطبیق انجام خواهیم داد، زیرا همان طور که خواهید دید، نثر و زبان حضرت بهاء الله در این رساله قبلاً مورد بررسی قرار گرفته.

شباهت ها و تفاوت های نثر هفت وادی و زبان عرفان اسلامی (مخصوصاً نثر قرون ۵ و ۶ و ۷) بسیارند. در این نوشتار، پنج مورد اصلی از شباهت های زبان جمال اقدس ابهی در هفت وادی با نثر بزرگان عرفان اسلامی ذکر می گردد که تمرکزمان بر روی سه مورد است. بررسی همه موارد، نیازمند وقتی بیشتر و مطالعه ای دقیق تر است که در آینده بدان خواهیم پرداخت؛ آن موارد به شرح زیرند:

مقدمه هفت وادی

یکی از وجوه شباهت هفت وادی، مقدمه یا به عبارتی سبک کلام حضرت بهاء الله در دیباچه است. در مقدمه هفت وادی آمده:

«بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله الذي اظهر الوجود من العدم ورقم على لوح الانسان من اسرار القدم وعلمه من البيان ما لا يعلم وجعله كتابا مبيناً لمن آمن واستسلم واشهد خلق كل شيء في هذا الزمان المظلم الصليم و انطقه في قطب البقاء على اللحن البديع في الهيكل المكرم ليشهد الكل في نفسه بنفسه في مقام تجلّي ربه بانه لاله الا هو وليصل الكل بذلك الى ذروة الحقائق حتى لا يشاهد احد شيئاً الا وقد يرى الله فيه. واصلّى واسلم على اول بحر تشعب من بحر الهوية واول صبح لاح عن افق الاحدية واول شمس اشرفت في سماء الازلية واول نار اوقدت من مصباح القدمية في مشكوة الواحدية الذي كان احمد في ملكوت العالين و محمداً في ملامق المقربين و محموداً في جبروت المخلصين "واياً ما تدعوا فله الاسماء الحسنی" في قلوب العارفين وعلی آله و صحبه تسليماً كثيراً دائماً ابداً.» (آثار قلم اعلى، ج ۳، ص

۳-۹۲)

همان طور که مشاهده می فرمایید، هفت وادی با مدح و شکر و ستایش پروردگار آغاز می گردد و سپس به نعت حضرت محمد (ص) پرداخته می شود. این روش، یکی از رسوم رایج در شروع نوشته ها بوده؛ مخصوصاً آثار مذهبی و اخلاقی و شیوه نگارش این مقدمه به طرز تصنیف نظایر خود در قرون ۵ و ۶ و ۷ شبیه است. در زیر نمونه هایی از این نوع نوشته می آید:

نوشتار حضرت بهاء الله در مورد نعت و ستایش حضرت ختمی مرتبت این گونه بود:

«واصلّى واسلم على اول بحر تشعب من بحر الهوية واول صبح لاح عن افق الاحدية واول شمس اشرفت في سماء الازلية واول نار اوقدت من مصباح القدمية في مشكوة الواحدية الذي كان احمد في ملكوت العالين و محمداً في ملامق المقربين و محموداً في جبروت المخلصين "واياً ما تدعوا فله الاسماء الحسنی" في قلوب العارفين وعلی آله و صحبه تسليماً كثيراً دائماً ابداً.»

در ابتدای تذکرة الاولیاء چنین آمده:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْجَوَادِ ... وَ نَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ ... وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا.»
(تذکرة الاولیاء، ج ۱، ص ۲-۱)

هم چنین در فردوس المرشدیه آمده:

«وَ الصَّلَاةُ عَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى قَائِدِ الْخَيْرِ وَ فَاتِحِ الْبِرِّ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَ سَيِّدِ الْأُمَّةِ صَلَاةٌ دَائِمَةٌ مَا دَامَتِ الصَّلَاةُ وَ عَلَى آلِهِ وَ أَصْحَابِهِ الَّذِينَ شَرِبُوا مَاءَ الْيَقِينِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا دَائِمًا.» (فردوس المرشدیه، ص ۳)

وایضاً در ترجمه رساله قشیریّه آمده است:

«صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ مَصَابِيحِ الدُّجَى وَ أَصْحَابِهِ مَفَاتِيحِ الْهُدَى وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا.» (ترجمه رساله قشیریّه، ص ۱۰)

و در مقدمه اسرار التوحید آمده:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَوَّرَ قُلُوبَ أَوْلِيَائِهِ بِلَطَائِفِ أَنْوَارِهِ ... وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِهِ وَ نَبِيِّهِ وَ خَيْرَتِهِ مِنْ أَخْيَارِهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ أَصْحَابِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ سَلَّمَ عَلَيْهِمْ كَثِيرًا.» (مقدمه اسرار التوحید، ج ۱، ص ۱۰)

و در مقدمه شرح التعرف لمذهب التصوف:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ ... وَ نَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْقَرِيبُ ... صَلَاةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا.» (شرح التعرف لمذهب التصوف، ج ۱، ص ۳۳)

و در مقدمه مرصاد العباد:

«حمد بی حدّ و ثنای بی عدّ، پادشاهی را که وجود هر موجود، نتیجه جود اوست^(۵)... و درود بسیار و آفرین بی شمار بر ارواح مقدّس و اشباح بی دنس صد

و بیست و اند هزار نقطه نبوت و عنصر فتوت باد ... خصوصاً بر سرور انبیا و قافله سالار قوافل اولیاء، محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله و ازواجه و عترته الطیبین الظاهرین و خلفائه الراشیدین و الهادیین المهدیین و اصحابه اجمعین و سلم تسلیماً کثیراً.»

همه این نویسندگان، در دوره‌های تدوین و تکمیل بوده‌اند و حتی شروع هفت وادی، نشان می‌دهد که جمال مبارک در نوشتنش نگاهی به آثار این دوره داشته‌اند.

استفاده از حکایات:

در هفت وادی، به مثابه کتب عرفانی دوره تدوین و تکمیل (و حتی در کتب سنگین و پرمعنایی هم چون آثار ابن عربی) توجه به ذکر حکایات وجود دارد. مولانا، مثنوی خویش را چنین آغاز می‌نماید:

بشنو این نی چون شکایت می‌کند وز جدایی‌ها حکایت می‌کند^(۶)
و درشش دفتر به طور مفصل در قالب حکایات از جدایی‌هایش از عالم بالا شکایت می‌کند. مولانا عقیده دارد که:

ای برادر، قصه چون پیمان‌ایست معنی اندروی، مثال دانه‌ایست
دانه معنی بگیرد مرد عقل ننگرد پیمان‌ه را گر گشت نقل
و حال که این پیمان‌ه همه فهم را در اختیار داریم، چرا این چنین مفاهیمی را در آن نریزیم؟

بہتر آن باشد کہ سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران
در سایر آثار دوره تدوین و تکمیل نیز شاهد ذکر حکایات بسیار هستیم. اسرار التوحید کہ به ذکر حکایات مختلفه از زندگی شیخ ابو سعید می‌پردازد و معانی را ضمن ذکر

حکایات شرح می دهد؛ گلستان و بوستان سعدی که نمونه های عالی حکایت پردازی هستند؛ آثار غزالی که از آثار او حکایت هایی در ضمن هفت وادی آمده است؛ کشف المحجوب هجویری از حکایات سود جسته که قسمتی از آن در این رساله آمده؛ فیه ما فیه و مجالس سبعة مولانا که همانند مثنوی از خاطره های شخصی خویش و یا داستان های مختلف ذکری می کند؛ در مرصادالعباد نیز تا حدودی حکایات ذکر می گردند که همه این ها، حکایت از این دارند که استفاده از داستان ها را برای انتقال مفاهیم، مفید فایده می دانستند.

در هفت وادی جمال مبارک نیز از حکایات سود برده شده است. حکایاتی که به مراتب در عرفان اسلامی ذکر شده اند. در زیر، حکایات ذکر شده و یا اشاراتی که به حکایات مختلفه در هفت وادی شده؛ آورده می شود:

۱. «... چه یعقوب ها بیند که در طلب یوسف، آواره مانده اند...» (آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۹۷) و هم چنین:

«... و اگر در این سفر به اعانت باری از یار بی نشان، نشان یافت و بوی یوسف

گمگشته از بشیر احدیه شنید...» (همان، ص ۹۹)

و هم چنین:

«... ای برادر من، تا به مصر عشق در نیایی، به یوسف جمال دوست واصل

نشوی و تا چون یعقوب از چشم ظاهری مگذری، چشم باطن نگشایی...»

(همان، ص ۱۰۰)

دو جمله نخست، در وادی طلب آمده و جمله بعدی در وادی عشق. این عبارات، اشارتی است به داستان یعقوب و یوسف که داستانی است بسیار قدیمی و جمال مبارک در این جا فقط اشاره ای به این داستان دارند و آن را شرح نداده اند و در هر

دو وادی، دو تفسیر مختلف را از این داستان ذکر فرموده‌اند. این داستان، در کتاب عهد عتیق، سفر پیدایش آمده.^(۷) هم‌چنین، در عهد جدید و قرآن نیز داستان یعقوب و یوسف روایت شده است. این داستان به قدری در ادیان مختلفه و تفکرات متنوعه تأثیرگذار بوده که بر آن تفاسیر بسیار نوشته‌اند.^(۸)

۲. ... طلب را باید از مجنون عشق اندازه گرفت. حکایت کنند که روزی مجنون را دیدند ...:^(۹) این داستان در هفت وادی و ظل وادی طلب آمده است و جمال مبارک با زبان خودشان آن را شرح داده‌اند. تقریباً داستان عشق لیلی و مجنون در همه آثار ادب فارسی، انعکاسی بزرگ داشته است. منشأ این داستان بسیار قدیمی است و نام حقیقی مجنون را قیس ابن ملوح و یا به طور کامل‌تر، مجنون ابن ملوح ابن مزاحم عامری^(۱۰) می‌دانند که از قوم بنی جعدیه بوده است. وی شاعری بوده که از عشق لیلی، دختر سعد که از کودکی با هم پرورش یافته بودند، سر به دیوانگی زد و تخلّش مجنون شد. وی با حیوانات انس گرفت و گاهی در حجاز و گاهی در شام و گاهی در نجد دیده می‌شد. در همین حالات، اشعاری می‌سروده و سرانجام جسد وی را در سنگ‌های بیابان و در حوالی سال ۸۰ هجری قمری یافتند.^(۱۱) پس می‌توان این‌گونه حدس زد که این داستان، از ادبیات عرب و از عربستان به پا خاسته است. بعدها، داستان وی در خمسهٔ نظامی راه یافت. اما این قسمت هفت وادی و همین داستان در منطق‌الطیر عطار و در توضیح وادی طلب آمده است:

دید مجنون را عزیزی دردناک	کومیان رهگذر می‌بیخت خاک
گفت: ای مجنون چه می‌جویی چنین؟	گفت: لیلی را همی جویم یقین
گفت: لیلی را کجا یابی ز خاک؟	کی بود در خاک شارع در پاک؟
گفت: من می‌جویمش هر جا که هست	بوکه جایی یک دمش آرم به دست

(منطق‌الطیر، تصحیح شفیع کدکنی، ابیات ۳۳۱۳ - ۳۳۱۶)

۳. حکایت کنند عاشقی سال‌ها در هجر معشوقش جان می‌باخت و در آتش فراقش می‌گذاخت ...^(۱۲) این داستان در ضمن توصیف و تعریف وادی معرفت آمده است. جناب رادمهر در مورد این داستان می‌نویسند:

«این حکایت که در هفت وادی مفصلاً ذکر شده، اصلاً از مثنوی مولانا می‌باشد و تنها حکایتی است که در حلقه اتصال دفتر سوم و چهارم به شمار می‌آید و خود به طور مشروح و مبسوط در اثر مولانا آمده ...» (سیر و سلوک در رساله سلوک، ص ۲۳۵)

همان‌طور که ذکر شد، این داستان در انتهای دفتر سوم مثنوی و ابتدای دفتر چهارم آمده است. داستان این‌گونه شروع می‌شود که:

یک جوانی برزنی مجنون بدست می‌ندادش روزگار وصل، دست
(مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر سوم، بیت ۴۷۴۸)

و در انتهای دفتر سوم، داستان بدین‌جا می‌رسد که جوان، از ترس عسس در باغ مخفی می‌شود و مولانا می‌گوید:

گر تو خواهی باقی این گفت و گو ای اخی در دفتر چهارم بگو

(همان، بیت ۴۸۱۳)

و در ابتدای دفتر چهارم می‌فرماید:

اندر آن بودیم کان شخص از عسس راند اندر باغ از خوفی فرس

(همان، دفتر چهارم، بیت ۴۰)

اصل و منشأ و منبع این داستان معلوم نیست.

در باب ذکر حکایت‌ها، همین سه حکایت در سه وادی نخست آورده شده است. هر چند نقل قول از بزرگان عرفان در سایر وادی‌ها دیده می‌شود، مثلاً در وادی توحید و در ذکر تفاوت‌های منظر و محلّ و یا در وادی حیرت در ذکر دلایلی که لقمان برای پسرش در باره خواب ذکر کرده و سایر نقل قول‌ها؛ اما در این جا آنها را در جرگه حکایات نیاورده‌ایم.

تلفیق نثر و مستندات شعری

با مشاهده متن هفت وادی، به وضوح این مطلب درک می‌شود که جمال اقدس ابهی، برای ذکر و یا گاهی برای اثبات مطلبی، از مستندات شعری و ابیات بزرگان ادب و عرفان استفاده نموده‌اند. برای روشن شدن این مطلب که بیشتر این اشعار از کیست و آنها در کدام دوره واقع شده‌اند، به بررسی آنها می‌پردازیم: ^(۱۳)

۱. الحمد لله الذی اظهر الوجود من العدم ورقم علی لوح الانسان من اسرار القدم:

این شعر در نخستین سطر هفت وادی و در مقدمه و برای شروع کلام، در مدح حضرت باری آمده است. در نسخه‌های چاپی در دست ما، این بیت به صورت نثر نگارش شده است و گمان می‌رود که نثر است؛ اما خیر. این بیت از سعدی علیه‌الرحمه است که در مجلس نخست از مجالس پنج گانه اش آورده؛ شعر سعدی از این قرار است:

الحمد لله الذی خلق الوجود من العدم فبدت علی صفاحته انوار اسرار القدم
(کلیات سعدی، تصحیح محمد فروغی، ص ۱۸۴)

همان‌طور که مشاهده می‌فرمایید، در این بیت و بیتی که جمال مبارک به کار برده‌اند، دو اختلاف ظاهر است. برای توضیحات بیشتر در مورد دلیل وجود این دو اختلاف،

می‌توانید به سیر و سلوک در رساله سلوک به قلم فریدالدین رادمهر مراجعه فرمایید.
(سیر و سلوک در رساله سلوک، فریدالدین رادمهر، ص ۵۳)

۲. کفر کافرا و دین دیندار را ذره‌ای دردت دل عطار را:

این بیت در وادی عشق آمده و از عطار است. جمال مبارک در تأیید و تأکید این سخن که سالک «... از کفر و ایمان هر دو در گریز و سم قاتلش دلپذیر...»^(۱۴) است، این شعر را می‌آورند. عطار، در مقدمه منطق الطیرش و خطاب به خداوند متعال ذکر می‌کند که:

هر که را خوش نیست دل در درد تو خوش مبادش زان که نیست آن مرد تو^(۱۵)
ذره‌ای دردم ده ای درمان من زان که بی دردت بمیرد جان من
کفر کافرا و دین دیندار را ذره‌ای دردت دل عطار را

(منطق الطیر، تصحیح شفیعی کدکنی، ابیات ۱۸۳ الی ۱۸۵)

۳. نشان عاشق آن باشد که سردش بینی از دوزخ نشان عارف آن باشد که خشکش بینی از دریا:
این بیت از سنایی غزنوی است و جمال مبارک این بیت را در توصیف حالات عاشق آورده‌اند. این بیت، در قصیده‌ای معروف از سنایی آمده با مطلع:

مکن در جسم و جان منزل که این دونست و آن والا قدم‌زین هر دو بیرون نه، نه این جا باش و نه آن جا
و در ادامه می‌آید:

به هرچ از راه بازافتی چه کفر آن حرف و چه ایمان به هرچ از دوست و امانی چه زشت آن نقش و چه زیبا
گواه رهرو آن باشد که سردش یابی از دوزخ نشان عاشق آن باشد که خشکش بینی از دریا

(تازیان‌های سلوک، ص ۷۲)

و باز هم حضرت بهاءالله، بنا به مضمون، تغییراتی در بیت داده‌اند.

۴. نکند عشق نفس زنده قبول نکند باز، موش مرده شکار:

این بیت نیز از سنایی است که در وادی عشق ثبت شده است و در قصیده‌ای مفصل از سنایی با مطلع:

طلب ای عاشقان خوش رفتار طرب ای نیکوان شیرین کار
آمده. ابیات ۱۱۰ و ۱۱۱ این قصیده چنین است:

نکند عشق نفس زنده قبول نکند باز، موش مرده شکار
راه عشاق کاسپرد؟ عاشق آه بیمار کاشنود؟ بیمار

(تازیانه‌های سلوک، ص ۱۳۵)

۵. با دو عالم عشق را بیگانگی اندر او هفتاد و دو دیوانگی:

جمال مبارک این بیت را در وادی عشق و در تأکید سخن پیشینشان آورده‌اند، می‌فرمایند:

«... عشق در هر آنی عالمی بسوزد و در هر دیار که علم برافرازد، ویران سازد. در مملکتش، هستی را وجودی نه و در سلطنتش عاقلان را مقری نه. نهنگ عشق، ادیب عقل را بیلعد و لیبیب دانش بشکرد هفت دریا بیاشامد و عطش قلبش نیفسرد و هل من مزید گوید. از خویش بیگانه شود و از هر چه در عالم است، کناره گیرد...» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۱۰۱)

و سپس این بیت را ذکر می‌فرمایند:

آسمان می‌گفت آن دم با زمین گر قیامت را ندیدستی بیین

این بیت از مولانا جلال‌الدین بلخی است و در انتهای دفتر سوم مثنوی معنوی درج است. (سیر و سلوک در رسالهٔ سلوک، ص ۱۰۱)

عقل حیران که چه عشقست و چه حال
چرخ بر خوانده قیامت نامه را
با دو عالم عشق را بیگانگی
سخت پنهانست و پیدا حیرتش
غیر هفتاد و دو ملت کیش او
مطرب عشق این زند وقت سماع
تا فراق او عجب تر یا وصال
تا مجره بر دریده جامه را
اندر او هفتاد و دو دیوانگی
جان سلطانان جان در حسرتش
تخت شاهان تخته بندی پیش او
بندگی بند و خداوندی صداع
(مثنوی معنوی تصحیح نیکلسون، دفتر سوم، ابیات ۴۷۱۵ الی ۴۷۲۱)

۶. نار عشقی بفرروز و جمله هستی ها بسوز پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار

این بیت، در وادی عشق آمده و از جمال مبارک است؛ در قصیده ای که در زیر می آید:

«ساقی از غیب بقا برقع برافکن از عذار
آن چه در خمخانه داری نشکند صفرای عشق
تا که این مستور شیدایی در آید در خروش
نار عشقی بفرروز و جمله هستی ها بسوز
تا نگردی فانی از وصف وجود ای مرد راه
پای نه بر فرق ملک آن گه در آ در ظل فقر
گر خیال جان همی هستت به دل این جا میا
رسم ره این است گروصل بهاء داری طلب
گر همی خواهی که گردی واقف از اسرار عشق
تا ببینی طور موسی طائف این جا آمده
تا بیابی دفتر توحید از زلفین دوست
هین بکش خمر فرح از چشمه حیوان عشق
مردگانند در این انجمن اندر ره دوست

تا که برپند اظیار وجود از سجن تن
 درویش جهان سوخت از این شعله جان سوزالهی
 تا فضای لامکان در ظل صاحب اقتدار
 وقت آنست که کنی زنده از این نغمه زار»
 (مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۱-۲۰۹)

۷. دل هر ذره‌ای که بشکافی آفتابیش در میان بینی

این بیت تقریباً در اوایل وادی معرفت آورده شده و از هاتف اصفهانی (متوفی ۱۲۲۳ هـ.ق) است.^(۱۶) ترجیع بند بسیار مشهور وی به نام پنج بند ترجیع بند مشهور است و جمال مبارک در هفت وادی دو بار از آن سود جست‌اند. این ترجیع بند این گونه آغاز می‌شود:

ای فدای تو هم دل و هم جان وی نثار رخت هم این و هم آن
 دل فدای تو چون تویی دلبر جان نثار تو چون تویی جانان
 (هزار سال شعر فارسی، ص ۳۴۰)

و بیت مذکور در بند چهارم آمده که این گونه آغاز می‌شود:

چشم دل باز کن که جان بینی آن چه نادیدنیست آن بینی
 گر به اقلیم عشق روی آری همه آفاق گلستان بینی
 دل هر ذره‌ای^(۱۷) که بشکافی آفتابیش در میان بینی
 (همان، ص ۶-۳۴۵)

و در پایان هر بند، این بیت مشهور می‌آید:

که یکی هست و هیچ نیست جز او وحده لا اله الا هو

۸. وهم موسی با همه نور و هنر شد از آن محجوب، توبی پر مپر

این بیت از مولانا جلال‌الدین بلخی است که در دفتر یکم و در داستان کنیزک و پادشاه و در قسمت تفسیر کشته شدن زرگر آمده است. این بیت و بیت پیشینش، هر دو در هفت وادی آمده‌اند و اشاره به داستان خضر و موسی در قرآن مجید دارند؛^(۱۸) آن دو بیت چنین‌اند:

گر خضر در بحر کشتی را شکست صد درستی در شکست خضر هست
وهم موسی با همه نور و هنر شد از آن محجوب توبی پر مپر
(مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر یکم، ابیات ۳۳۶ و ۳۳۷)

۹. دفع کن از مغز و از بینی زکام تا که ریح‌الله در آید در مشام

این بیت که در وادی توحید آمده است از مثنوی مولانا است و در دفتر دوم و در داستان اعتماد کردن بر تملق خرس آمده است^(۱۹) که ابتدای آن داستان این است:

اژدهایی خرس را در می کشید شیرمردی رفت و فریادش رسید
شیرمردانند در عالم مـدد آن زمان کافغان مظلومان رسد ...
پاک کن دو چشم را از موی عیب تا ببینی باغ و سروستان غیب
دفع کن از مغز و از بینی زکام^(۲۰) تا که ریح‌الله در آید در مشام
(همان، دفتر دوم، ابیات ۱۹۳۴ و ۱۹۳۵ و ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷)

۱۰. پرده چه باشد میان عاشق و معشوق سدّ سکندر نه مانع است و نه حائل

این بیت، در وادی توحید آمده است و از سعدی است در غزلی که با این ابیات شروع می‌شود:

چشم خدا بر توای بدیع شمایل یار من و شمع جمع و شاه قبایل
 جلوه کنان می روی و باز می آیی سرو ندیدم بدین صفت متمایل ...
 پرده چه باشد میان عاشق و معشوق سدّ سکندر نه مانع است و نه حائل
 (کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، ص ۵۱۰)

۱۱. گر خضر در بحر کشتی را شکست صد درستی در شکست خضر هست

(ن. ک به شمارهٔ ۸. این بیت در وادی توحید ذکر شده است.)

۱۲. آتشی از عشق جانان بر فروز سر به سرفکر و عبادت را بسوز

این بیت که در وادی توحید آمده، در بعضی از نسخ هفت وادی این گونه است:

آتشی از عشق در جان بر فروز سر به سرفکر و عبادت را بسوز
 این بیت در وادی توحید ذکر شده است و از مولانا جلال الدین است؛ در داستان
 موسی و شبان که ابتدای آن این گونه است:

دید موسی یک شبانی را به راه کوه می گفت ای خدا و ای اله^(۲۱)
 تو کجایی تا شوم من چاکرت؟ چارقت دوزم کنم شانه سـرت

(مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر دوم، ابیات ۱۷۲۲ و ۱۷۲۳)

موسی، وی را مورد سرزنش قرار می دهد که:

این چه ژاژ است و چه کفر است و فشار پنبه ای اندر دهان خود فشار
 گند کفر تو جهان را گنده کرد کفر تو دیبای دین را ژنده کرد

(همان، ابیات ۱۷۳۰ و ۱۷۳۱)

و در قسمتی که خداوند موسی را مورد عتاب قرار می دهد، این بیت آمده که:

ما زبان را ننگریم و قـال را	ما روان را بنگریم و حـال را
ناظر قلبیم اگر خاشع بـود	گر چه گفت لفظ نا خاضع بـود
زان که دل جوهر بود گفتن عرض	پس طفیل آمد عرض جوهر غرض
چند از این الفاظ و اضمار و مجاز	سوز خواهم سوز با آن سوز ساز
آتشی از عشق در جان برفـروز	سربه سرفکر و عبادت را بسـوز

(همان، ابیات ۱۷۶۱ الی ۱۷۶۵)

۱۳. گربگویم عقل ها بر هم زند ورنویسم بس قلم ها بشکنند

این بیت آخرین بیت وادی توحید است و از مولاناست و در داستان موسی و شبان آمده است:

بردل موسی سخن ها ریختند	دیدن و گفتن به هم آمیختند
چند بی خود گشت و چند آمد به خود	چند پزید از ازل سوی ابد
بعد ازین گر شرح گویم ابله‌یست	زانک شرح این و رای آگهیست
ور بگویم عقل ها را برکنند	ورنویسم بس قلم ها بشکنند

(همان، بیت ۱۷۷۸)

۱۴. شرح حال عارفان دل به دل تواند گفت این نه شیوه قاصد و این نه حد مکتوبست

این بیت، نخستین بیت وادی استغناست. در این تحقیق، شاعر این شعر معلوم نشد. جناب رادمهر نیز در کتاب سیر و سلوک در رساله سلوک، شاعر این بیت را مرقوم نفرمودند، اما حدس می زنند که از عطار باشد.^(۲۲) اما با توجه به خصوصیات

سبک‌شناسی، احتمال انتساب این بیت به عطار کم است و بیشتر نزدیک به آثار شعرای قرن هشتم است.

۱۵. واسکت عجزاً عن امور كثيرة بنطقی لن تحصی ولو قلت قلت

این بیت، در وادی استغنا ثبت شده و از ابن‌فارض است که در قصیدهٔ معروف تائیه، آن را آورده است.^(۲۳) این قصیده بسیار مورد شرح قرار گرفته است و قصیدهٔ عزّ و ورقائیهٔ جمال‌قدم با توجه بدان سروده شده است.

۱۶. عقل جزیی کی تواند گشت بر قرآن محیط عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار

این بیت، نخستین بیت در وادی حیرت است و از سنایی است، در قصیده‌ای مشهور که این‌گونه آغاز می‌گردد:

ای خداوندان مال، الاعتبار الاعتبار	ای خداخوانان قال! الاعتذار الاعتذار
پیش از آن کاین جان‌عذر آور فرو میرد ز نطق	پیش از آن کاین چشم‌عبرت بین فروماند ز کار
پند گیرید ای سیاهیتان گرفته جای پند	عذر آرید ای سپیدیتان دمیده بر عذار*
عقل اگر خواهی که ناگه در عقیلت نفکند	گوش گیرش در دیبرستان الرّحمن در آر
عقل جزوی کی تواند گشت بر قرآن محیط	عنکبوتی کی تواند کرد سیمرغی شکار؟

(تازیانه‌های سلوک* ص ۱۲۴ و ۱۳۰)

این قصیده، ارزشی بسیار والا دارد، به طوری که دکتر شفیع‌ی کدکنی در باب آن گفته‌اند:

«این قصیده شاهکاری است بی‌مانند در طول تاریخ زبان فارسی ... این قصیده، یکی از نوادر قصاید است که هم جنبهٔ اجتماعی و سیاسی آن بسیار قوی و غنی است، و هم به لحاظ آموزش‌های اخلاقی و میدان فکر، بسیار

متنوع است. درین قصیده، سنایی، تازیانه‌های انتقاد خویش را چنان بی‌پروا و سخت فرو می‌آورد که هیچ‌کس از آن جان سالم نمی‌تواند به در ببرد...»
(تازیانه‌های سلوک، ص ۱۲۳)

۱۷. اُتَحسب اَنک جرمٌ صَغیر و فیک انطوی العالم الاکبر

این ابیات منسوب به حضرت علی (ع) است و در دیوان منسوب به ایشان^(۲۴) آمده است:^(۲۵)

دواؤکَ فیکَ وما تَشَعْرُ وداؤکَ منکَ ولا تُبْصِرُ
و تحسب اَنکَ جرمٌ صَغیر و فیکَ انطوی العالم الاکبر
این بیت در وادی حیرت است.

۱۸. این سخن ناقص بماند و بی‌قرار دل ندارم، بی‌دلم معذور دار

این بیت از مولانا است و بیت شمارهٔ ۱۷۰۷ دفتر دوم را شامل می‌شود. هم‌چنین این دو مصرع، آخرین بیت وادی حیرت را تشکیل می‌دهند.

بس نشانی‌ها که اندر انبیاست خاص آن جان را بود کو آشناست
این سخن ناقص بماند و بی‌قرار دل ندارم، بی‌دلم معذور دار
ذره‌ها را کی تواند کس شمرد؟ خاصه آن کو عشق عقل او ببرد

۱۹. چون تجلی کرد اوصاف قدیم پس بسوزد وصف حادث را گلیم

نخستین بیت وادی فنا، این بیت است که از مولانا جلال‌الدین بلخی است و در دفتر سوم مثنوی آمده است:

در صحابه کم بدی حافظ کسی
 زانک چون مغزش درآگند و رسید
 قشر جوز و فستق و بادام هم
 مغز علم افزود کم شد پوستش
 وصف مطلوبی چو ضدّ طالبیست
 چون تجلی کرد اوصاف قدیم
 گر چه شوقی بود جانشان را بسی
 پوست ها شد بس رفیق و واکفید
 مغز چون آگندشان شد پوست کم
 زانک عاشق را بسوزد دوستش
 وحی و برق نورسوزنده نبیست
 پس بسوزد وصف حادث را گلیم
 (مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، دفتر سوم، ابیات ۱۳۸۶ الی ۱۳۹۱)

۲۰. یار بی پرده از در و دیوار در تجلی است یا اولی الابصار

این بیت از همان ترجیع بند هاتف اصفهانی است که در شمارهٔ ۷ توضیح مختصری در بارهٔ آن آمد. این بیت، نخستین بیت از آخرین بند هاتف است:

یار بی پرده از در و دیوار در تجلیست یا اولی الابصار
 شمع جویی و آفتاب بلند روز بس روشن و تو در شب تار...
 (هزار سال شعر فارسی، ص ۳۴۷)

توضیح دیگر آن که این بیت در وادی فنا آمده.

۲۱. حق عیان چون مهر رخشان آمده حیف کاندرشهر کوران آمده

این بیت که در وادی فنا آمده؛ در بعضی از نسخ خطی مثنوی معنوی نیز آمده و منسوب به مولانا است. اما به ضرس قاطع نمی توان گفت که این بیت از اوست.^(۲۶)

۲۲. چون قلم در وصف این حالت رسید هم قلم بشکست و هم کاغذ درید

این بیت آخرین بیت وادی فنا است و جمال مبارک با این بیت این وادی را به پایان می‌رسانند. این فرد از مولانا است در دفتر یکم از مثنوی معنوی در وصف عشق:

عاشقی پیداست از زاری دل	نیست بیماری چو بیماری دل
علت عاشق ز علت‌ها جداست	عشق اسطرلاب اسرار خداست
عاشقی گرزین سرو گرزان سراسر است	عاقبت ما را بدان سر رهبر است
هرچ گویم عشق را شرح و بیان	چون به عشق آیم خجل باشم از آن
گرچه تفسیر زبان روشن‌گر است	لیک عشق بی زبان روشن تر است
عقل در شرحش چو خر در گل بخفت	شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
چون قلم در وصف این حالت رسید	هم قلم بشکست و هم کاغذ درید ^(۲۷)
چون قلم اندر نوشتن می‌شتافت	چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت
آفتاب آمد دلیل آفتاب	گر دلیلت باید از وی رو متاب ... ^(۲۸)

۲۳. و عش خالیا فالحب راحتہ عنا فاؤله سقم و آخره قتل

این بیت که در خاتمه هفت وادی آمده است، از ابن فارض مصری است و آن را در قصیده‌ای مفصل آورده است. جمال مبارک به این قصیده بسیار توجه داشته‌اند و بیت دیگری از آن را نیز در ایقان مبارک آورده‌اند. (به نقل از سیر و سلوک در رساله سلوک، ص ۵۳۱)

ابیاتی که در بالا آورده شد را در این جدول می‌بینیم:

قرن	شاعر	وادی	شعر
۷	سعدی	مقدمه	۱. الحمد لله الذی اظهر الوجود من العدم ...
۷	عطار	عشق	۲. کفر کافر را و دین دیندار را ...
۵ و ۶	سنایی	عشق	۳. نشان عاشق آن باشد که سردش بینی از دوزخ ...
۵ و ۶	سنایی	عشق	۴. نکند عشق نفس زنده قبول ...
۷	مولانا	عشق	۵. با دو عالم عشق را بیگانگی ...
۱۳	جمال مبارک	عشق	۶. نار عشقی بر فروز و جمله هستی ها بسوز ...
۱۲	هاتف اصفهانی	معرفت	۷. دل هر ذره ای که بشکافی ...
۷	مولانا	معرفت	۸. وهم موسی با همه نور و هنر ...
۷	مولانا	توحید	۹. دفع کن از مغز و از بینی زکام ...
۷	سعدی	توحید	۱۰. پرده چه باشد میان عاشق و معشوق ...
۷	مولانا	توحید	۱۱. گر خضر در بحر کشتی را شکست ...
۷	مولانا	توحید	۱۲. آتشی از عشق جانان بر فروز ...
۷	مولانا	توحید	۱۳. گر بگویم عقل ها بر هم زند ...
-	؟	استغنا	۱۴. شرح حال عارفان دل به دل تواند گفت ...
۶	ابن فارض	استغنا	۱۵. واسکت عجزاً عن امور کثیره ...
۵	سنایی	حیرت	۱۶. عقل جزیی کی تواند گشت بر قرآن محیط ...
۱	حضرت علی (ع)	حیرت	۱۷. أ تحسب انک جرّم صغیر ...
۷	مولانا	حیرت	۱۸. این سخن ناقص بماند و بی قرار ...
۷	مولانا	فنا	۱۹. چون تجلی کرد اوصاف قدیم ...
۱۲	هاتف اصفهانی	فنا	۲۰. یار بی پرده از در و دیوار ...
۷	مولانا	فنا	۲۱. حق عیان چون مهر رخشان آمده ...
۷	مولانا	فنا	۲۲. چون قلم در وصف این حالت رسید ...
۶	ابن فارض	خاتمه	۲۳. و عش خالیا فالحبّ راحتہ عنا ...

با اندکی تفحص در سال زندگی این دانشمندان، باز هم این نکته بر ما ثابت می‌شود که جمال مبارک در نوشتن هفت وادی نگاهشان به همان سه قرن مذکور بوده است. به غیر از حیطه اشعار، نقل قول‌ها و مثال‌هایی از بعضی بزرگان در هفت وادی مشاهده می‌شود که از آن جمله‌اند: جمله‌ای از عبدالقادر گیلانی در مقدمه،^(۲۹) مثالی از عین‌القضات همدانی در وادی توحید که در باب اختلاف محل آمده،^(۳۰) مثال دیگری در باب اختلاف منظر در همان باب توحید که از جامی است،^(۳۱) اشاراتی به نامتناهی بودن عوالم الهی در وادی توحید که در کتاب‌های مرصادالعباد، فیه ما فیه، فتوحات مکیه نیز آمده است،^(۳۲) اشاره به اسفار اربعه که نخست از ابن عربی است و سپس ملاًصدرا آن را عنوان نموده،^(۳۳) اشاره به حکمت‌های خواب در وادی حیرت که امام محمد غزالی نیز بدان اشاراتی دارد^(۳۴) و ... که بررسی همه آنها در این نوشته نمی‌گنجد. اما باز هم با بررسی قائلان این گفته‌ها، خواهیم دید که اکثری از آنان در آن سه قرن زندگی می‌کرده‌اند.

لغات و اصطلاحات عرفانی و آیات و احادیث:

این دو مورد، از نمونه‌های بسیار مهم هفت وادی‌اند که نیازمند بررسی‌های بسیار موشکافانه و طولانی هستند. به طور خلاصه، سیراستفاده لغات عرفانی در هفت وادی را می‌توان در تاریخ دنبال کرد، مثلاً لفظ هفت وادی که برای عطار است و یا لفظ هفت شهر که از زبان مولاناست^(۳۵) و یا اصطلاح خاکدان ترابی که بسیار کهن و قدیمی است و بسیاری لغات دیگر که تحقیق در آنها، خود کتابتی طولانی می‌طلبد.

در مورد آیات و احادیث مذکور در هفت وادی و منابع تاریخی آنها نیز باید تحقیقی صورت گیرد. آیات و احادیث در هفت وادی به دو شیوه به کار گرفته شده‌اند؛ نخست

ذکر خود آیه و یا حدیث. مثلاً ذکر حدیث قدسی «من ظَلَبَ شَيْئاً وَجَدَ وَجَدَ»^(۳۶) در وادی معرفت.

صورت دوم استفاده از آیات و احادیث، حل شدن آنها در سخن جمال اقدس ابهاء است؛ مثلاً در وادی عشق می فرمایند:

«عشق در هر آنی عالمی بسوزد و در هر دیار که علم برافرازد، ویران سازد. در مملکتش، هستی را وجودی نه و در سلطنتش عاقلان را مقری نه. نهنگ عشق، ادیب عقل را بیلعد و لیبیب دانش بشکرد. هفت دریا بیاشامد و عطش قلبش نیفسرد و هل من مزید گوید. از خویش، بیگانه شود و از هر چه در عالم است کناره گیرد...» (آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۰۱)

هل من مزید، اشاره است به آیه قرآنی و از زبان جهنم بیان می شود: «يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلْ امْتَلأتِ و يَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ؟» (سوره ق، آیه ۳۰) (در آن روز، به جهنم می گوئیم که سیر گشتی و می گوید: آیا بیشتر می دهی؟)

و یا این جمله: «پس باید به نار عشق، حجاب های نفس شیطانی سوخته شود تا روح برای ادراک مراتب سید لولاک، لطیف و پاکیزه گردد...» (آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۰۲)

در این جا، سید لولاک اشاره است به حدیث قدسی خطاب به حضرت رسول که می فرماید: «لولاک لما خلقت الافلاک».

در هر صورت، این بررسی در این نوشته انجام نشد، زیرا نه این نوشته گنجایش آن را داشت و نه زمان مناسب این کار عظیم بود. ان شاء الله در آینده بدین کار خواهیم پرداخت.

سخن آخر:

حال با بررسی‌های ذکر شده، می‌توانیم این نکته را بپذیریم که نگاه جمال مبارک در نگارش هفت وادی به سه قرن اصلی عرفان اسلامی یعنی قرون ۵ و ۶ و ۷ بوده است. با توجه به تاریخ عرفان اسلامی، خواهیم دید که این سه قرن اعتلاء عرفان و تصوّف است. از هر منظری که بدان بنگریم؛ چه ظهور عرفای بزرگ و چه ادبیات شامخ این دوره و چه آثار خلق شده در آن؛ همه و همه نشان از اوج عرفان در این سه قرن دارد و طبیعی است که جمال مبارک در نگارش آثار عرفانی خویش، بدین سال‌ها و به آثار این قرون، نیم‌نگاهی داشته باشند.

زبان مظهر ظهور، و رای همه مشخصه‌های زبان‌شناختی است. اما برای انتقال مفاهیم والای الهی، باید زبانی فصیح و بلیغ انتخاب نماید. همین است که جمال مبارک با توجه به زبان هفت وادی که همان زبان عرفانی است و با توجه به مخاطب لوح که از بزرگان تصوّف در آن زمان بوده؛ بهترین زبان و بهترین ادبیات را انتخاب فرمودند.

ذکر این نکته حائز اهمیت است که ادبیات عرفان بهائی هنوز شکل نگرفته؛ زیرا عرفان بهائی هنوز در فصل بهار و یا به عبارتی دوره تکوین خویش است. پس باید از زبان عرفانی دور پیشین سود جست و از آن زبان و ادبیات باید بهترین دوره را انتخاب نمود که در هفت وادی این انتخاب را شاهد هستیم.

همان‌طور که مشاهده نمودید، این نوشته فقط طرحی از یک تحقیق طولانی و بلند مدت است و امید این عبد آن است تا بتواند در آینده به تکمیل آن موفق گردد که شاید دریچه‌ای به سوی تحقیق‌های بعدی باز نماید. به امید آن روز...

آرین یزدانی - تهران، پاییز و زمستان ۱۳۸۶ خورشیدی

یادداشت‌ها:

۱. این مقاله، بخش نهایی رساله تفصیلی (مقایسه سبک‌شناختی ادبیات عرفانی هفت‌وادی و ادبیات عرفان اسلامی) تألیف آرین یزدانی است. مؤلف، مطالب رساله مذکور را در هشتاد و دومین دوره مجمع عرفان که در سال ۲۰۰۸ م در مرکز مطالعات بهائی در اکوتوی ایتالیا برگزار شد، ارائه دادند.
۲. نقل به مضمون از کتاب سیر و سلوک در رساله سلوک، ص ۳۶
۳. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به: تاریخ تصوف در کردستان، محمدرئوف توکلی، انتشارات اشراقی، طهران، بی‌تاریخ و هم‌چنین، مقدمه سیر و سلوک در رساله سلوک، فریدالدین رادمهر
۴. این نکته را جناب رادمهر در کتاب سیر و سلوک در رساله سلوک، ص ۵۲۸، ذیل شماره ۱۶۹ اثبات کرده‌اند.
۵. شباهت این جمله یا یکی از جملات حضرت بهاء‌الله مثال‌زدنی است که می‌فرمایند:
«الها، کریمما، یکتا خداوندا، جودت وجود را هستی بخشید و موجود نمود. از دریای رحمت محرومش منما...» (ادعیه حضرت محبوب، ص ۳۲۰)
۶. که بعضی به غلط آن را این‌گونه می‌خوانند:
بشنواین نی چون حکایت می‌کند وز جدایی‌ها شکایت می‌کند
۷. عهد عتیق، سفر پیدایش، باب‌های ۳۷ تا ۵۰ (به نقل از کتاب سیر و سلوک در رساله سلوک، ص ۱۲۲)
۸. نگاه کنید به کتاب سیر و سلوک در رساله سلوک، به قلم فریدالدین رادمهر، ص ۱۲۲
۹. آثار قلم‌اعلی، ج ۳، ص ۹۷
۱۰. در کتاب سیر و سلوک در رساله سلوک، ص ۱۲۶ در باب نام وی از قول ابوعبیده، نامش را مهدی ابن الملوخ ابن مزاحم ابن قیس ابن ربیع ابن جعد ابن کعب می‌دانند و یزید ابن عبدالاکبر نیز نامش را او قیس ابن معاذ ابن شامه ابن نصیر می‌داند.
۱۱. لغت‌نامه دهخدا. هم‌چنین اشعارش را جمع‌آوری کردند و انتشار دادند. در کتاب منتخب شذرات الذهب، تاریخ وفاتش سال ۱۶۰ هجری قمری آمده است. سعدی علیه‌الرحمه می‌فرماید:

مجنون رخ لیلی چون قیس بنی‌عامر فرهاد لب شیرین چون خسرو پرویزم

۱۲. آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۱۰۴
۱۳. برای فهم و درک شروح عرفانی این ابیات و هم‌چنین ارتباطشان با هفت‌وادی جمال مبارک، نگاه کنید به کتاب سیر و سلوک در رساله سلوک.
۱۴. آثار قلم اعلی، ج ۳، ص ۹۹
۱۵. شباهت مضمونی دارد با این دو بیت از مرکز میثاق:
- هر دلی پیوست با ذکرت دمی جز غم تومی نجوید محرمی
خون شود آن دل که بریان تو نیست کور به چشمی که گریان تو نیست
۱۶. برای آگاهی بیشتر از شرح احوال وی، نگاه کنید به دیوان هاتف اصفهانی، تصحیح مرحوم وحید دستگردی از نشریات مجله ارغوان، کتاب فروشی ابن سینا، تهران، ۱۳۳۲ش
۱۷. این قسمت بیت به هر دو شکل ذره‌ای و ذره را آمده است.
۱۸. به نقل از کتاب سیر و سلوک در رساله سلوک، ص ۲۵۹
۱۹. به نقل از کتاب سیر و سلوک در رساله سلوک، ص ۲۸۳
۲۰. در نسخه‌های گوناگونی ز کار هم آمده است که با توجه به معنی، زکام صحیح ترمی نماید.
۲۱. مصرع دوم این‌گونه نیز آمده: ... کوه می گفت ای گزیننده اله
۲۲. کتاب سیر و سلوک در رساله سلوک، ص ۳۹۵
۲۳. همان
۲۴. برای آگاهی بیشتر، نگاه کنید به دیوان الامام علی، عبدالعزیز الکریم، مکتب شعبیه، بیروت، بی‌تاریخ
۲۵. به نقل از کتاب سیر و سلوک در رساله سلوک، ص ۴۴۶
۲۶. برای اطلاعات بیشتر، نگاه کنید به سیر و سلوک در رساله سلوک، ص ۵۰۴ و هم‌چنین قاموس لوح شیخ نجفی از جناب اشراق خاوری.
۲۷. این بیت در مثنوی طبع نیکلسون نیست، اما در سایر نسخ مثنوی موجود است.
۲۸. مثنوی معنوی، به تصحیح نیکلسون، دفتر یکم، ابیات ۱۰۹ تا ۱۱۶. چون نسخه در دسترس ما طبع نیکلسون بود، بیت مذکور در آن نیامده است. لذا آن بیت را از کتاب سیر و سلوک در رساله سلوک ذکر کردیم.

۲۹. در کتاب آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۹۴ آمده: «... وهی ما عن بلبیل الاحدیة فی الریاض الغوثیه قوله وتظهر علی لوح قلبک رقوم لطائف اسرار اتقوا الله یعلمکم الله...» که منظور از بلبیل احدیه در این جا، عبدالقادر گیلانی است.

۳۰. همان، ص ۱۱۰

۳۱. همان، ص ۱۱۲

۳۲. همان، ص ۱۱۷

۳۳. همان

۳۴. همان، صص ۱۲۵ و ۱۲۶

۳۵. هفت شهر عشق را عطار گشت / ما هنوز اندر خم یک کوجه ایم

۳۶. آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۹۸